

افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان (۱۹۷۹-۲۰۰۱)

فرهاد عطایی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۷

شهراد شهوند**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۲۲

چکیده: افراط‌گرایی یکی از پدیده‌های رو به رشد، سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده عصر حاضر است. این پدیده به‌گونه‌ای روزافزون بر تحولات ملی و منطقه‌ای و جهانی اثر گذاشته و تفسیر و تحلیل رویدادهای سیاسی، امنیتی، اجتماعی و اقتصادی امروز بدون توجه به این پدیده و در نظر گرفتن ابعاد مختلف آن به ناچار ناقص و نارسا است. افراط‌گرایی فرقه‌ای در کشور پاکستان در اواخر دهه ۱۹۷۰م ظاهر شده، در دهه ۱۹۸۰م افزایش پیدا کرده و در دهه ۱۹۹۰م استمرار یافته است. درک علل پیدایش و گسترش افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان در تعیین راه‌حل‌های مهار آن اهمیت بسیار دارد. در حالی‌که بسیاری از پژوهش‌های صورت‌گرفته به مطالعه جنبه‌های متنی - گفتمانی، عوامل فروملی یا ملی تأثیرگذار تمرکز دارند، این مقاله با ترکیب دو سطح تحلیل ملی و منطقه‌ای، به بررسی تأثیر تحولات مهم این دو سطح، در فاصله سال‌های ۱۹۷۹-۲۰۰۱م، در افراط‌گرایی فرقه‌ای در این کشور پرداخته است. پس از ارائه تعریفی از افراط‌گرایی فرقه‌ای، معرفی فرقه‌های مذهبی پاکستان و رویکردهای موجود به مطالعه آن، این مقاله به بررسی تأثیر برنامه اسلامی‌سازی در پاکستان، نهضت جهادی افغانستان در دهه ۱۹۸۰م و جهاد کشمیر و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در دهه ۱۹۹۰م در افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان پرداخته است. ادعای مقاله این است که افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان، بیش از آن‌که در اثر عوامل داخلی باشد، حاصل تحولات منطقه‌ای است که بیرون از خاک پاکستان رخ داده و نحوه رویارویی دولت ملی پاکستان با آنها است.

کلیدواژه‌ها: افراط‌گرایی فرقه‌ای، پاکستان، جهاد افغانستان، جهاد کشمیر، طالبان.

مقدمه

افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان به تهدیدی جدی علیه امنیت ملی این کشور تبدیل شده است. پاکستانی‌ها سال‌ها بر خشونت‌های فرقه‌ای چشم بستند، چرا که قربانیان آن عمدتاً از اقلیت‌های مذهبی (شیعیان، احمدی‌ها، هندوها، بودایی‌ها و سیک‌ها) بودند. افراط‌گرایان فرقه‌ای، بی‌توجهی اکثریت را حمل بر تأیید اعمالشان تلقی و دایره اهداف خود را آن‌قدر گسترده کردند که حتی اکثریت سنی را هم که با دیدگاه‌های مطلق‌گرای آنان درباره ایمان، جامعه و دولت موافق نبودند، هدف قرار دادند.

آرمان بنیان‌گذاران پاکستان، تأسیس کشوری بود که مسلمانان و سایر اقلیت‌های مذهبی شبه‌قاره بتوانند در آن آزادانه به دین خود و در صلح و صفا با یکدیگر زندگی کنند. اما وضعیت خشونت‌بار روابط میان فرقه‌ای، پس از گذشت شش دهه از استقلال این کشور، حاکی از عدم تحقق کامل چنین آرمانی است.

ماهیت به ظاهر مذهبی این پدیده، بسیاری از پژوهشگران را بر آن داشته تا ذات مذهب را عامل اصلی افراط و خشونت حاکم بر روابط میان فرقه‌های پاکستانی بدانند. اما افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان پدیده‌ای متأخر است و سابقه آن به اواخر دهه ۱۹۷۰ بر می‌گردد و نمی‌توان با اتکای صرف به نفس مذهب، که تاریخی طولانی دارد، آن را تبیین کرد. بنابراین، این پرسش مهم که «علل پیدایش و گسترش افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان چیست؟» مجال طرح می‌یابد.

هدف این پژوهش پرده‌برداری از عوامل ملی و منطقه‌ای تأثیرگذار در پیدایش و گسترش افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان و به‌طور ضمنی، کاستن از بار تأکید بیش از حد بر جنبه‌های مذهبی آن است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که نمی‌توان مذهب را در توضیح این پدیده متغیری مستقل در نظر گرفت، بلکه مذهب خود متأثر از رقابت‌های سیاسی ماهیتاً دین‌جدا برای کسب قدرت در سطح ملی و تحولات منطقه‌ای در همسایگی پاکستان بوده است. بنابراین، پژوهش به رویکردی ترکیبی از عوامل ملی و منطقه‌ای، برای بیان علل پیدایش و گسترش افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان در فاصله زمانی ۱۹۷۹-۲۰۰۱م رسیده است. ادعای مقاله این است که افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان در اثر تحولات منطقه‌ای و نحوه واکنش دولت ملی در مقابل آنها به‌وجود آمده و گسترش پیدا کرده است. افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان بر اساس منطق تقریب زمانی تاریخی تحولات مؤثر در آن به سه دوره مجزای متوالی تقسیم شده است:

اول. دوره‌ای که با آغاز برنامه موسوم به «اسلامی‌سازی» توسط ضیاءالحق به سال ۱۹۷۹م شناخته می‌شود. در این سال و در سطح منطقه‌ای شاهد وقوع رخداد‌های مهمی چون پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و همچنین اشغال افغانستان توسط نیروهای اتحاد جماهیر شوروی هستیم. درحالی‌که با مرگ ژنرال ضیاء برنامه اسلامی‌سازی متوکی اصلی خود را از دست می‌دهد، اما وقوع تحولات دیگری در دهه ۱۹۹۰م باعث تداوم افراط‌گرایی می‌شود.

دوم. جهاد در کشمیر و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان تأثیرات شگرفی در دهه ۱۹۹۰م در افراط‌گرایی فرقه‌ای پاکستان می‌گذارد و آثار این تحولات تا آغاز دهه اول قرن بیستم مشهود است.

سوم. اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۱م پایان‌بخش حکومت طالبان و افول حمایت دولت پاکستان از نیروهای جهادی کشمیری است، اما خود به سازوکار دیگری باعث تشدید افراط‌گرایی در پاکستان می‌شود.

مراحل اول و دوم در قالب این مقاله مورد بررسی قرار گرفته و مرحله سوم به دلیل عدم وجود مجال کافی به شکل مقاله مستقلی ارائه شده است.

۱. مبانی و کلیات مفهومی

مطالعه افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان، همچون سایر کشورها، نیازمند داشتن تصویری مفهومی و درکی کلی از وضعیت افراط‌گرایی و فرقه‌های موجود است. در این قسمت مبانی موضوع مورد بحث متناسب با جامعه پاکستان می‌آید.

۱-۱. چیستی افراط‌گرایی فرقه‌ای

تعریف افراط‌گرایی دشوار است، اما می‌توان گفت که افراط‌گرایی یکی از صورت‌های پدیداری بنیادگرایی است. البته افراط‌گرایی، بُعدی بیش از بنیادگرایی در خود دارد که آن را از بنیادگرایی متمایز می‌کند. این بُعد، در واقع، «خشونت» است. «افراط‌گرا لقبی است که به آن دسته از افراد یا گروه‌هایی می‌دهند که عموماً به‌منظور تحمیل باورها، ایدئولوژی یا ارزش‌های اخلاقی خود به دیگران به خشونت متوسل می‌شوند» (Baqai, 2011: 241). واقعیت آن است که همه بنیادگراها افراط‌گرا نیستند و بنیادگرایی لزوماً پدیده‌ای خشن نیست. بنابراین، آن دسته از بنیادگراها که برای رسیدن به اهدافشان از خشونت استفاده می‌کنند، افراط‌گرا هستند.

خشونت، در اینجا، به معنای نیرویی غالباً شدید تعریف می‌شود که به‌منظور وارد آوردن صدمه یا آسیب جراحات‌بار یا کُشنده، به افراد یا گروه‌هایی که دشمن شمرده می‌شوند، مورد استفاده افراط‌گرایان قرار می‌گیرد (See Murphy, 2011). هدف خشونت افراط‌گراها

برانگیختن گروه هدف به پاسخی نامتناسب، تُندرو کردن میانه‌روها و، در درازمدت، جلب حمایت از اهداف جاه‌طلبانه‌شان است (Lake, 2002: 26). افراط‌گراها، با موفقیت گروه حامیان خود را بزرگ‌تر می‌کنند، بر شمار سربازانی که می‌خواهند در نهضت آنها بچنگند می‌افزایند؛ منابع مالی و دیگر منابع خود را توسعه، و قدرت کلی خود را افزایش می‌دهند. آنها، که به دنبال قدرت یا نفوذ سیاسی و اجتماعی هستند، از خشونت برضد تشکیلات حکومتی و مردمی استفاده می‌کنند تا ترس را به مردم القا کنند و ناشایستگی‌های آنها را که قدرت را در دست دارند، نشان بدهند (Baqai, 2011: 242). بنابراین، اکثر خشونت‌های افراطی، آن‌گونه که بسیاری تصور می‌کنند، غیرانتخابی و غیرعقلانی نیست (Kydd and Walter, 2002: 2)، بلکه توسل افراط‌گراها به خشونت، اغلب، هدفمند و حسابگرانه است.

یکی از عرصه‌های تجلی افراط‌گرایی، در میان فرقه‌های مذهبی است. این‌گونه از افراط‌گرایی بر هویت انحصاری یک گروه مذهبی تأکید و تمرکز دارد و سایر گروه‌ها را اشکال ناروا یا انحرافی از آن مذهب و بنابراین، مستحق خشونت می‌داند. این خشونت بر اساس تقویم مذهبی و در مکان‌ها و زمان‌های مقدس اعمال می‌شود. همچنین، علاوه بر عموم پیروان یک فرقه، شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار آن فرقه هدف این نوع خشونت قرار می‌گیرند. اقلیت‌های مذهبی پاکستان، و حتی بخشی از گروه اکثریت، در سه دهه اخیر قربانی این خشونت‌ها شده‌اند.

هرچند افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان اغلب به منازعه میان اکثریت سنی و اقلیت شیعی مربوط می‌شود، این تعریف نمی‌تواند گویای همه ابعاد منازعه باشد. چرا که این دو گروه همگن نیستند و فرقه‌های داخلی، متغیرهای محلی و مکاتب فکری متفاوت خودشان را دارند. این فرقه‌های داخلی نیز در تضاد باهم قرار دارند و اختلاف عقیده میان فرقه‌های مختلف سنی به‌اندازه فرقه‌های شیعی گسترده است. حتی اگر اکثر اقدامات خشونت‌آمیز میان دیوبندی‌ها و شیعیان باشد، بازهم افراط‌گرایی فرقه‌ای از این گسترده‌تر است. بنابراین، منحصرکردن منازعه فرقه‌ای در پاکستان میان شیعه - سنی، به‌اندازه این فرض که تنها یک منازعه فرقه‌ای در پاکستان وجود دارد، ساده‌انگارانه است.

۱-۲. فرقه‌های پاکستانی

فرقه، زیرگروه یک گروه مذهبی بزرگ‌تر است. تقسیمات فرقه‌ای بی‌شمار در پاکستان وجود دارد. مسلمانان پاکستان، که اکثریت ۹۵ درصدی جمعیت آن را تشکیل می‌دهند، به دو فرقه سنی و شیعه تقسیم می‌شوند. سنی‌ها با ۷۵ درصد و شیعیان با تقریباً ۲۰ درصد جمعیت، به ترتیب، اولین و دومین فرقه بزرگ مذهبی پاکستان محسوب می‌شوند و سایر

مذاهب، از جمله مسیحیت، آیین هندو و سیک، در میان کمتر از ۵ درصد ساکنان این سرزمین رواج دارد. این فرقه‌های مذهبی به لحاظ اعتقادی یکپارچه نیستند و هریک در درون خود تقسیماتی دارد.

مسلمانان سُنی پاکستان عموماً پیرو مکتب فقهی «حنفی» هستند که خود به دو فرقه فرعی «دیوبندی» و «بریلوی» تقسیم می‌شود. در این میان، بیشتر آنها پیرو سنت‌های بریلوی هستند که فرقه‌ای میانه‌رو است. فرقه فرعی «اهل حدیث» از دیگر فرقه‌های اسلام سُنی پاکستان است که به لحاظ اعتقادی به وهابیت (از مکتب فقهی حنبلی) نزدیک‌تر است. شیعیان پاکستان نیز عمدتاً به فرقه‌های فرعی مختلف تعلق دارند که در میان آنها اکثریت از آن «اثنی‌عشری» و «اسماعیلی» است. سازمان‌های فرقه‌ای دیوبندی و اهل حدیث از میان مسلمانان سُنی و سازمان‌های فرقه‌ای شیعه اثنی‌عشری و اسماعیلی در طول دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ م درگیری‌های خونین بسیار باهم داشتند.

تصوف، به‌عنوان بُعد عارفانه اسلام، خارج از تقسیم‌بندی‌های فرقه‌ای شیعه - سُنی قرار می‌گیرد. سلسله‌های صوفیه در پاکستان دارای سنتی ریشه‌دار هستند و در گرویدن مردمان شبه‌قاره به اسلام نقشی مهم ایفا کرده‌اند. تصوف در پاکستان به چهار سلسله چشتیه، سه‌روردیه، نقشبندی و قادریه تقسیم می‌شود. تصوف، از جمله گروه‌هایی است که در معرض خشونت سازمان‌های فرقه‌ای دیوبندی و اهل حدیث قرار گرفته است.

همچنین، فرقه احمدی (قدیانی)، که در اواخر قرن نوزدهم در شبه قاره هند تأسیس شد، در پاکستان پیروانی - هرچند اندک - دارد. علاوه بر فرقه احمدی، که در سال ۱۹۷۴ م غیرمسلمان اعلام شد، سایر مذاهب غیراسلامی، نظیر مسیحیت، آیین هندو و سیک، نیز از جمله فرقه‌های مذهبی پاکستان به‌شمار می‌روند و از خشونت سازمان‌های فرقه‌ای و سازمان‌های ستیزه‌گر دیوبندی و اهل حدیث در امان نبوده‌اند.

۱-۳. رویکردها به افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان

در پژوهش‌هایی که درباره افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان انجام شده، سه رویکرد جامع را می‌توان تشخیص داد:

الف. رویکرد تفسیری: این رویکرد برای فهم رفتارهای افراطی فرقه‌ای، شیوه‌ای تفسیری اتخاذ می‌کند و در پی توضیح چگونگی استفاده از متن (نص) برای توجیه خشونت فرقه‌ای است. سطح تحلیل این رویکرد گفتمانی و ذهن‌گراست و غالباً اهمیت چندان به واقعیت‌های مادی و عینی نمی‌دهد؛ و ابعاد مختلف این پدیده را به مطالعه باورها و آموزه‌های گروه‌های افراط‌گرا تقلیل می‌دهد.

ب. **رویکرد دولت‌محور:** این گروه دولت را در کانون توجه قرار می‌دهند، افراط‌گرایی را پدیده‌ای از بالا به پایین می‌دانند و معتقدند که فعالیت‌های فرقه‌ای با حضور ساختاری دولت جهت‌دهی می‌شود و تحت تأثیر آن قرار گرفته و دست‌کاری می‌شود. این رویکرد، ناتوانی دولت در ساخت یک هویت ملی و به‌ناچار، تأسی آن به ایدئولوژی به‌عنوان عاملی وحدت‌بخش را - در پیدایش و گسترش افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان دخیل می‌داند (See Talbot, 2005).

ج. **رویکرد منطقه‌ای:** رویکرد سوم، بر چارچوب سیاست منطقه‌ای تمرکز دارد، و آن را بُعد بیرونی دخیل در پیدایش و گسترش افراط‌گرایی فرقه‌ای تلقی می‌کند. طرفداران این رویکرد معتقدند که معادلات منطقه‌ای، در دوره‌های زمانی مختلف، بر طرف‌های درگیر در منازعه فرقه‌ای تأثیر می‌گذارند. این رویکرد بر نقش همسایگان، و وقوع رویدادهای منطقه‌ای، نظیر انقلاب یا جنگ، تأکید دارد و شیوه و سازوکار تأثیر آنها در وقایع داخلی (در اینجا افراط‌گرایی فرقه‌ای) را ردیابی و ارزیابی می‌کند (See Nasr, 2002).

۲. افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان ۱۹۷۹-۱۹۸۹م

سیاست داخلی و رویدادهای منطقه‌ای در اواخر دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م روند تحولات داخلی پاکستان و اوضاع منطقه‌ای آن را تغییر داد. سقوط ذوالفقار علی بوتو و روی کار آمدن ژنرال محمد ضیاء الحق در اثر کودتای نظامی (۱۹۷۷م)، زمینه اصلی در داخل پاکستان را برای طراحی و اجرای «برنامه اسلامی‌سازی» فراهم ساخت که با دو تحول مهم منطقه‌ای همراه شد. در این قسمت به بررسی تحلیلی مؤلفه‌های مؤثر در این دوره می‌پردازیم.

۲-۱. سیاست ژنرال ضیاء الحق

در اوایل سال ۱۹۷۷ ذوالفقار علی بوتو (۱۹۲۸-۱۹۷۹م) پیروز انتخاباتی شد که نتایج آن مورد اعتراض گروهی فراگیر از ۹ حزب سیاسی - مذهبی سنی قرار گرفت که خود را اتحاد ملی پاکستان نامیده و خیابان‌ها را به اشغال خویش درآورده بودند. ماه‌ها شورش برضد حکومت بوتو اقتدار مرکز قدرت پاکستان را دچار فرسایش کرده و نیروهای ضد رژیم، به‌ویژه اسلام‌گراها، را تا حدی بی‌سابقه بسیج کرده بود. پیش از این هیچ‌گاه احزاب سیاسی مذهبی تا این اندازه در پاکستان اعمال نفوذ نکرده بودند. این اعتراضات در شهرهای بزرگ منجر به آشوب، خشونت و هرج‌ومرج شد. ژنرال ضیاء، فرمانده ارتش پاکستان در آن زمان، از این موقعیت استفاده کرد و با کودتایی بدون خون‌ریزی قدرت را در دست گرفت (Abbas, 2010: 27). این دومین بار بود که پس از تأسیس پاکستان در

سال ۱۹۴۷م، در این کشور کودتای نظامی رخ می‌داد. ضیاء برخلاف اسلاف حاکم نظامی خود، یعنی ژنرال ایوب خان (۱۹۰۷-۱۹۷۴م) و ژنرال یحیی خان (۱۹۱۷-۱۹۸۰م)، که سیاست‌های سکولار در پیش گرفته و به نیروهای مذهبی چندان اجازه فعالیت در سیاست پاکستان را ندادند، تصمیم گرفت تا راه را برای ورود این نیروها به صحنه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی باز کند. این سیاست ضیاء «اسلامی‌سازی» نامیده شد. با اجرای سیاست اسلامی‌سازی، «برای اولین بار در تاریخ پاکستان، احزاب اسلامی در یک محیط سیاسی مطلوب عمل می‌کردند و به‌میزانی معین از حمایت حکومت برخوردار بودند» (Nasr, 1994: 188).

۱-۲. برنامه اسلامی‌سازی ضیاءالحق: اسلامی‌سازی پاکستان در اوایل سال ۱۹۷۹م آغاز شد. برنامه ضیاء برای اسلامی‌سازی، در واقع، وضع هنجارها و نهادهای اسلامی از طریق سیاست‌ها و احکام حکومتی در همه ارکان و شئون جامعه بود. «اسلامی‌سازی از سوی دولت به این معنا بود که نه تنها قوانین اسلامی در کشور رعایت می‌شوند، بلکه دولت آنها را با [استفاده از] زور اجرا می‌کند» (Zaman, 1988: 692). ژنرال ضیاء در کودتای ۱۹۷۷ اعلام کرده بود که پاکستان باید به کشوری اسلامی تبدیل شود؛ به این معنی که باید ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی پایه هویت ملی، حقوق، اقتصاد و روابط اجتماعی و الهام‌بخش همه سیاست‌گذاری‌ها باشد (Nasr, 2001: VII).

ضیاءالحق به‌تنهایی یا با همراهی ارتش و حکومت نظامی، توان طرح و اجرای چنین برنامه‌ای را نداشت و در میان گروه‌ها و احزاب اسلامی پاکستان به‌دنبال متحدانی می‌گشت. جماعت اسلامی پاکستان مهم‌ترین گروه اسلامی بود که ضیاء با آنها همکاری داشت. همچنین، جمعیت اسلامی طُلَّاب، شاخه دانشجویی جماعت اسلامی، نیز در این فرآیند دخیل شد. همکاری احزاب علما نیز در اجرای این برنامه مهم بود و مهم‌ترین آنها جمعیت علمای پاکستان و جمعیت علمای اسلام بودند (Nasr, 2001: 93). جماعت اسلامی طی سال‌های اولیه تأسیس پاکستان موضعی ضد دولت داشت و مخالف پذیرش مشروعیت دولت و پذیرش و شرکت در فرایندهای سیاسی بود. اما در حکومت ضیاء تغییر بنیادی در موضع این حزب سیاسی اسلامی نسبت به دولت ایجاد شد و نشان داد که یکی از حامیان مهم «غیر نظامی» حکومت نظامی ضیاء است (Haq, 2010: 29). ضیاءالحق آموزه‌های مولانا ابوالاعلی مودودی را اقتباس کرد و در ارتش، دولت و نهادهای جامعه رواج داد (Nasr, 1996: 80).

برنامه اسلامی‌سازی، مطابق نظر ضیاءالحق، در دو سطح اتفاق افتاد:

نخست. تغییراتی در نظام حقوقی نهادینه شد. برای مثال دادگاه‌های شریعت در سال ۱۹۸۰م تأسیس شدند تا طبق قوانین اسلامی (آن‌گونه که ضیاءالحق و همراهانش فهم کرده بودند) به پرونده‌ها رسیدگی کنند. برای اولین بار، حکومت نقش مأمور وصول مالیات‌های مذهبی را بر عهده گرفت.

دوم. برنامه اسلامی‌سازی ضیاءالحق از طریق رسانه‌های چاپی، رادیو، تلویزیون و مساجد پیش برده شد. حکومت با استفاده از یک رشته احکام مذهبی در جهت اسلامی کردن کارمندان کشوری، نیروهای مسلح و نظام آموزشی حرکت کرد (Hussain, 2007: 19).

مشکل اصلی و روشی برنامه اسلامی‌سازی ضیاءالحق آن بود که سعی داشت از این طرق اسلام را به‌عنوان منبعی و ابزاری برای استقرار حکومتش به‌کار ببرد؛ نه این‌که از توان نظام سیاسی در راه توسعه حاکمیت ارزش‌های دینی بهره ببرد.

۲-۱-۲. تأثیرات برنامه اسلامی‌سازی ضیاءالحق در افراط‌گرایی فرقه‌ای: برنامه اسلامی‌سازی ضیاء سرآغاز افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان بود. به اعتقاد زاهد حسین، «منازعه فرقه‌ای در دهه ۱۹۸۰ شکل نظامی سازمان‌یافته‌ای به‌خود گرفت که ریشه در برنامه موسوم به اسلامی‌سازی رژیم نظامی ژنرال ضیاءالحق دارد... اسلامی‌سازی قوانین، آموزش و فرهنگ نشان‌دهنده تبعیض به‌نفع فرقه اکثریت بود. قوانین کیفری اسلامی ژنرال ضیاء تماماً از منابع کلاسیک فقه حنفی برگرفته شده بود. تبلیغ رسمی نوعی خاص از ایدئولوژی اسلامی نه تنها باعث نظامی شدن [جامعه] در برابر تنوع فرقه‌ای در پاکستان شد، بلکه همچنین باعث ایجاد تبعیض بر ضد اقلیت‌های غیرمسلمان شد» (Hussain, 2007: 91).

در نتیجه همین امر، تلاش برای بسیج افکار شیعه چندی پس از برنامه اسلامی‌سازی حکومت آغاز شد (Zaman, 1988: 693). حرکت به‌سوی تأسیس دولت سنی حنفی، که منعکس‌کننده باورهای فرقه مسلط بود، باعث ایجاد احساس ناامنی در میان جامعه اقلیت شیعه شد و آنها را با دولت بیگانه ساخت. طرد و اقلیت‌سازی که از زمان تأسیس کشور به‌اشکال مختلف وجود داشت، با برنامه اسلامی‌سازی ژنرال ضیاء تقدس پیدا کرد. در نتیجه نسخه‌ای اُرتدوکس و ستیزنده‌تر از اسلام سنی تقویت شد و در میان مردم نفوذ کرد. ترویج مکتب دیوبندی باعث تشدید منازعه فرقه‌ای شد (Hussain, 2007: 91). رژیم ضیاء به‌منظور مهار تهدید سیاسی اسلام‌گرایی شیعی به ایجاد اسلام‌گرایی سنی کمک کرد. در نتیجه، روابط میان شیعه و سنی بدتر شد و در پایان دهه ۱۹۸۰م افراطی‌های مسلح از هر دو طرف مُرتباً یک‌دیگر را می‌کشتند (Jones, 2002: 22). به عبارت دیگر، ضیاءالحق مذهب را در راستای خطوط و رقابت‌های فرقه‌ای، نظامی کرد.

علاوه بر این، یکی از وجوه برنامه اسلامی‌سازی ضیاء‌الحق که اهمیت بسیاری در رشد افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان داشت تأثیر آن در مدارس دینی این کشور بود. این برنامه به رشد مدارس دینی کمک کرد. مدرسی که بخش اعظم آنها مروج تعارض و ستیز فرقه‌ای بودند، به محلی برای آموزش نیروهای ستیزه‌گر تبدیل شدند. برنامه ضیاء‌الحق باعث ایجاد آگاهی جمعی فرقه‌ای شد که منتج به تغییرات چشمگیر در جهت ستیزه‌گری اُرتُدوکسی سُنّی و ضدشِیعی شد. در حکومت ضیاء و در برنامه اسلامی‌سازی وی «برای نخستین بار در کشور بود که دولت، از محل وجوه زکات و عُشر، برای گسترش آموزش دینی از مدارس حمایت مالی می‌کرد» (Hussain, 2005: 78). این برنامه در «ایجاد تغییر در تعداد و ماهیت مدارس دینی پاکستان دخیل بود... رژیم ضیاء همچنین با افزایش فرصت‌های استخدامی برای فارغ‌التحصیلان این مدارس در نهادهای دولتی و کارگزاری‌های حکومتی به تکثیر این مدارس کمک کرد» (Nasr, 2000a: 145-6). مجموع نهادهای مذهبی پاکستان در فاصله سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۸م از ۲۸,۸۹۳ به ۱۰۳,۳۰۸ رسید (Hilali, 2005: 213).

با این حال، در اواخر دهه ۱۹۸۰م و اوایل دهه ۱۹۹۰م فرآیند مردم‌سالاری اوضاع سیاسی را تغییر داد و از سرعت برنامه ضیاء کاست و بحران اقتصادی فرصت‌های استخدام را کم کرد. در نتیجه، مشاغل وعده داده شده به فارغ‌التحصیلان مدارس تحقّق پیدا نکرد و منجر به این شد که اکثر آنها به دسته بیکاران سرخورده بپیوندند (Nasr, 2000a: 150). در نتیجه آن دسته از افرادی که از این مدارس خارج می‌شدند و دارای گرایش سیاسی بالایی هم بودند، مسیر علمای سُنّی را پی نگرفتند و به تأسیس حزب و مدارس سُنّی نپرداختند، بلکه ترجیح دادند به سازمان‌های ستیزنده کوچک‌تر بپیوندند.

۲-۲. پیروزی انقلاب اسلامی ایران

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را رخدادی مهم نه فقط در داخل ایران، بلکه منطقه و در گستره جهانی ارزیابی می‌شود. با این حال نوع برداشت‌های صورت گرفته از این انقلاب یکسان نبوده و لذا شاهد واکنشی خاص در پاکستان به این رخداد بزرگ می‌باشیم.

۲-۲-۱. تأثیرات انقلاب اسلامی در شیعیان پاکستان: جامعه شیعیان پاکستان، پس از ایران، دومین جمعیت بزرگ شیعه دنیا را داراست. اقلیت شیعه پاکستان عمیقاً تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران قرار گرفت. شیعیان ایرانی و پاکستانی از گذشته باهم در ارتباط بوده‌اند. نجف و قم محل مناسبی برای ارتباط روحانیان شیعی دیگر کشورها با روحانیان انقلابی ایران بود.

«روحانیان شیعی ایران و پاکستان به لحاظ تاریخی نیز با یکدیگر در پیوند بودند، اما پس از انقلاب اسلامی ایران این پیوند [بعاد سیاسی هم یافت]» (Ahmar, 2010: 64).

به عقیده ابوذهب، «انقلاب اسلامی ایران جامعه شیعی پاکستان و شکل رهبری آن را کاملاً تغییر داد» (Abou Zahab, 2002: 116). به دنبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران «نسل جدیدی از رهبران مذهبی پا گرفتند که حامی عمل‌گرایی امام خمینی (ره) و دیدگاه‌های پان‌اسلامی بودند. آنها سنت سکوت سیاسی شیعه را، که ریشه در مفهوم تقیه داشت، رها کردند» (Talbot, 2005: 14-15). علامه عارف حسین الحسینی پشتون، طوری که در نجف و قم درس خوانده بود و ارتباطی نزدیک با امام خمینی (ره) داشت، در آستانه انقلاب اسلامی ایران به پاکستان بازگشت تا جامعه شیعیان آنجا را سازماندهی کند. وی پس از مرگ مفتی جعفر حسین در سال ۱۹۸۴م به رهبری تحریک نفاذ فقه جعفریه رسید؛ این سازمان در سال ۱۹۷۹م تأسیس شده بود. علامه عارف حسین در سال ۱۹۸۵ به‌عنوان نماینده امام خمینی (ره) در پاکستان منصوب شد. «فقدان تاریخی مرجعیت شیعی محلی در پاکستان باعث پیوند نزدیک‌تر مردم این کشور با مراجع نجف شده بود. اما این روند در دهه ۱۹۸۰م، وقتی قم جای نجف را گرفت، تغییر کرد و ایران به دریافت‌کننده اصلی خمس شیعیان پاکستانی تبدیل شد» (Abbas, 2010: 34).

سازمان‌های شیعی پاکستان پیش از انقلاب اسلامی ایران کمتر در عرصه‌های سیاسی ظاهر می‌شدند و دغدغه آنها بیشتر برگزاری درست تشریفات مذهبی و سازماندهی مراسم دینی بود. اما بسیاری از سنت‌های مذهبی شیعیان پاکستان از انقلاب اسلامی ایران تأثیر پذیرفت. شیعیان پاکستانی پس از نماز جمعه پوستر امام خمینی (ره) را در دست گرفته و شعارهای ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی سر می‌دادند. به‌علاوه، ایران در شهرهای مهم پاکستان مراکز فرهنگی (خانه فرهنگ) باز کرد. این مراکز آثار علمای برجسته ایرانی را در میان شیعیان پاکستان توزیع می‌کردند. همچنین، «اعضای سازمان دانشجویان امامیه... به فراگیری زبان فارسی مشغول شدند و برای تحصیل در ایران بورس گرفتند. آنان آثار شریعتی، مطهری و بهشتی را به زبان اردو ترجمه کردند و تفسیری جدید از پارادایم کربلا ارائه دادند. آنها می‌خواستند به‌منظور اقامه عدالت و قدرت بخشیدن به مستضعفین... وارد سیاست بشوند» (Abou Zahab, 2002: 116). در مجموع تأثیرات انقلاب ایران در سازماندهی جامعه شیعی پاکستان قابل توجه بود و شیوه رفتار محافظه‌کارانه آن را تغییر داد.

۲-۲-۲. واکنش‌های افراطی به تأثیرات انقلاب اسلامی: منازعات شیعه و سنی قبل از تأسیس کشور پاکستان، به‌دلیل نفوذ پیرها و صوفی‌ها، امری تقریباً ناشناخته بود. همچنین،

حکمرانی راج‌ها در فاصله سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۹۴۷م بر شبه‌قاره، مانع مواجهه شیعه و سُنی شده بود، چرا که احکام فقهی در زمینه تکفیر و ارتداد را به رسمیت نشناخته، دو فرقه را از هم جدا نگه داشته و منازعه‌ای را که ریشه در قرن هفتم میلادی داشت، به‌دست فراموشی سپرده بود. اما واکنش فرقه‌های سُنی و دولت پاکستان به تأثیرات حاصل آمده از پیروزی انقلاب اسلامی در پاکستان، از یک طرف و با عکس‌العمل شدید عربستان سعودی، عراق و کویت از طرف دیگر، فضای حاکم بر جامعه را به‌شدت ملتهب نمود. (Nasr, 2000b: 175).

سیاسی شدن شیعیان باعث ایجاد هراس بزرگی در میان سُنی‌های پاکستان شد. بعد از تأسیس تحریک نفاذ جعفریه پاکستان، دو حزب جمعیت علمای پاکستان و جمعیت علمای اسلام دو کنفرانس اهل سنت برگزار کردند تا به تعبیر خود با «حرکت این اقلیت کوچک شیعی برای تحمیل اراده خویش بر اکثریت سُنی» مقابله کند. این دو جمعیت، حق نواز جهنگوی را به‌عنوان جلودار مقابله با تشیع انتخاب کردند. این جوان افراط‌گرای سُنی، که نایب امیر جمعیت علمای اسلام در پنجاب بود، انجمن سپاه صحابه (که بعدها به سپاه صحابه پاکستان تغییر نام داد) را در سال ۱۹۸۵م تأسیس کرد؛ دستور کار این سازمان به‌شدت ضدشیعی بود. شیعیان، بعدها، در سال ۱۹۹۳م، در پاسخ به اقدامات این گروه، سپاه محمد را تأسیس کردند. حق نواز یک سلسله فعالیت سیاسی برضد زمین‌داران شیعه جهنگ به راه انداخت و همان‌طور که حزیش محبوبیت کسب می‌کرد، او نیز برای مبارزه با شیعیان از خارج کمک می‌گرفت (Abou Zahab, 2002: 118). در مجموع می‌توان چنین اظهار داشت که احیاء گرایش‌های سیاسی نزد شیعیان پاکستان، با واکنش افراطی رقبا و مخالفان روبرو شد که زمینه را برای ظهور و توسعه افراط‌گرایی هموار می‌ساخت.

از سوی دیگر عربستان سعودی، عراق و کویت برای مقابله با نفوذ جمهوری اسلامی ایران دست به حمایت از وهابی‌ها و دیگر گروه‌های افراطی پاکستان زدند. آنها به تأمین مالی مدارس دینی و سازمان‌های ستیزه‌گر سُنی پرداختند. نصر معتقد است که دخالت عربستان و عراق باعث کشیده شدن جنگ ایران - عراق به پاکستان شد، چرا که هریک از گروه‌های درگیر، تحت نفوذ حامیان خارجی خود بودند (Nasr, 2004: 93). بنابراین، بُعد منطقه‌ای این منازعه فرقه‌ای در گسترش خشونت دخیل شد و خیلی سریع کنترل آن از دست حکومت پاکستان خارج شد. همچنین، استفاده دولت پاکستان از فرقه‌گرایی برای مهار تأثیر انقلاب اسلامی ایران، باعث ایجاد مبارزه‌ای گسترده‌تر میان رقبای خاورمیانه‌ای برای کسب قدرت و

نفوذ در پاکستان شد (Nasr, 2004: 94-93) و بر میزان منازعات و افراط‌گرایی‌های فرقه‌ای در دهه ۱۹۸۰م افزود.

۲-۳. جهاد افغانستان

۳-۱. **حمله شوروی به افغانستان و واکنش پاکستان:** نیروهای ارتش سرخ شوروی در دسامبر ۱۹۷۹م با اشغال افغانستان جنگی جدید را آغاز کردند که ۹ سال طول کشید و پاکستان ناخواسته، غیررسمی و غیرمستقیم به یکی از طرف‌های درگیر در آن تبدیل شد. حمله شوروی به افغانستان در دوره‌ای اتفاق افتاد که آسیای جنوبی و جنوب غربی غرق در آشوب و نابسامانی بود. ژنرال «ضیاء به‌خوبی می‌دانست که شوروی‌ها به محض اینکه در کابل مستقر شوند در ایالت‌های مرزی پاکستان در دسر درست می‌کنند» (Abbas, 2006: 187). بنابراین از همان ابتدا موضعی قاطع در برابر حمله شوروی گرفت. پاکستان با وجود دشمنی با هند، از یک‌سو، و افغانستان اشغال شده، از سوی دیگر، در خطر انزوا قرار داشت (Tanner, 2003: 250). در نظر پاکستان حمله شوروی، که یک ابرقدرت مهاجم بود، به‌طور بالقوه منجر به تهدید امنیت این کشور در ایالت‌های سرحد و بلوچستان می‌شد. حداقل پیشامدی که ممکن بود در اثر حضور شوروی اتفاق بیفتد تهدید حمایت شوروی - افغانستان از شورش قومی پشتون‌ها و بلوچ‌های استقلال‌طلب در برابر پاکستان بود. بسیاری از پاکستانی‌ها فکر می‌کردند که کشورشان هدف بعدی شوروی خواهد بود و مسکو تلاش دارد تا نفوذ خود را به ورای مرزهای افغانستان گسترش بدهد (Hilali, 2005: 109).

با این حال، اشغال افغانستان تنها منافع پاکستان را به‌خطر نینداخت و قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه را نیز درگیر کرد. ایالات متحد آمریکا، چین، هند، ایران، کشورهای حاشیه خلیج فارس و حتی مصر و برخی دیگر کشورهای خاورمیانه‌ای، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم، در افغانستان منفعی داشتند و از این‌رو، لازم بود اقداماتی انجام بدهند. اما این پاکستان بود که به صف مقدم نبرد در برابر اشغال افغانستان تبدیل شد. ژنرال ضیاء و همکارانش جنگ را به‌لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی به‌نفع پاکستان می‌دانستند، چرا که این جنگ، از یک طرف، به نام دفاع از اسلام، به حکومت کودتایی او مشروعیت می‌داد و از طرف دیگر، باعث سرازیر شدن کمک‌های تسلیحاتی و مالی غرب و کشورهای اسلامی به سمت پاکستان می‌شد و در نهایت، به تحکیم پایه‌های حکومت نظامی وی کمک می‌کرد. در واقع «حمله شوروی به افغانستان فرصتی دوگانه برای ضیاء فراهم کرد تا هم‌زمان هم قهرمان اسلام باشد و هم غرب، و جهاد با کُفَّار و جنگ صلیبی با کمونیسم را فرماندهی کند» (Tanner, 2003: 250).

۲-۳-۲. **پاکستان و مجاهدین افغان:** پاکستان و متحدان آن از «مذهب» به‌عنوان سلاحی در برابر نیروهای شوروی در افغانستان استفاده کردند و اشغال این کشور را تحت عنوان جنگ میان مسلمانان و کافران مفهوم‌پردازی کردند. ایدئولوژی «جهاد» در دستور کار مبارزه قرار گرفت و نیرویی به نام «مجاهدین» در این دوره پا گرفت که سازمان اطلاعات پاکستان و سازمان اطلاعات آمریکا نقش اصلی را در شکل‌گیری آن ایفا کردند. به‌منظور آموزش نظامی و ایدئولوژیکی این مجاهدین اردوگاه‌هایی در خاک پاکستان، عمدتاً در ایالت‌های سرحد و بلوچستان، برپا شد و همچنین شهر پشاور در ایالت سرحد پاکستان به مرکز استقرار احزاب و گروه‌های مقاومت افغان تبدیل شد.

با این حال، حکومت پاکستان از شناسایی همه گروه‌های مجاهد سر باز زد و در سال ۱۹۸۰م اعلام کرد که از میان احزاب سیاسی حاضر در پشاور تنها هفت حزب را به‌رسمیت می‌شناسد و هر فرد یا گروه دیگر که خواهان دسترسی به کمک‌های مالی و تسلیحاتی است، باید به یکی از این احزاب وابسته باشد. این احزاب دارای شاخه‌های نظامی بودند و در نهایت بیشتر کمک‌های مالی و نظامی پاکستان، ایالات متحده، عربستان سعودی و دیگر طرف‌های خارجی ذی‌نفع از طریق این هفت حزب به مجاهدین افغان منتقل می‌شد (Wahab and Youngerman, 2007: 172). سه حزب محاذ ملی - اسلامی افغانستان، جبهه نجات ملی افغانستان و حرکت انقلاب اسلامی دارای جهت‌گیری‌های سنتی بودند و هدفشان اخراج کُفّار از افغانستان و سرنگونی رژیم ضداسلامی بود. آنها برنامه سیاسی برای تأسیس حکومت اسلامی در افغانستان نداشتند. اما چهار حزب دیگر (حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب اسلامی افغانستان و اتحاد اسلامی افغانستان) اسلام‌گرا بودند و از تأسیس حکومت اسلامی و استقرار ارزش‌ها و اصول مسلمانی در جامعه حمایت می‌کردند. البته ترکیب و وابستگی این گروه‌ها مدام دستخوش تغییرات می‌شد. همه این گروه‌ها، به استثنای جمعیت اسلامی که تاجیک بود، پشتون و سُنی بودند. این گروه‌ها از میان پناهندگان افغان ساکن در پاکستان و همچنین از خود پاکستانی‌ها برای جهاد در افغانستان یارگیری می‌کردند.

۲-۳-۳. **پناهندگان افغان و جهاد:** حمله شوروی به افغانستان و نفوذپذیری مرزهای این کشور با پاکستان، خط دیورند، باعث شد که سیلی عظیم از پناهندگان افغان راهی پاکستان شوند. دولت پاکستان که توانایی جلوگیری از ورود این پناهندگان را به درون مرزهای خود نداشت، آنها را پذیرا شد و اردوگاه‌هایی برای اسکان و زندگی آنان تأسیس کرد. با این حال، پاکستان «از این پناهندگان افغان مجاهد ساخت و آنان را سازماندهی کرد تا در

برابر کُفَّار، ارتش سرخ، جهاد کنند» (Sreedhar, 1997: 78). درست است که حضور این پناهندگان هزینه‌هایی بر اقتصاد پاکستان تحمیل می‌کرد و میزبانی میلیون‌ها پناهنده افغان و گروه‌های مقاومت مسلحانه برای دولت پاکستان خطرناک بود، اما این پناهندگان یک دارایی راهبردی برای پاکستان محسوب می‌شدند. پاکستان می‌کوشید تا با ترویج و تأکید بر مفهوم «امت و برادری اسلامی»، در میان این پناهندگان و مجاهدین به مهار ملت‌باوری افغان و پشتون بپردازد و از آنها اهرمی برای اعمال فشار و کسب نفوذ بر سیاست آینده افغانستان بسازد.

۲-۳-۴. تأثیرات جهاد افغانستان در افراط‌گرایی فرقه‌ای: ارتباطی مستقیم میان جهاد افغانستان و افزایش خشونت و افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان وجود دارد. حمایت پاکستان از جهاد افغانستان منجر به تقویت جایگاه و نفوذ احزاب اسلام‌گرا و گروه‌های ستیزه‌گر اسلامی این کشور شد و میان این دو گروه پیوندهای محکم ایجاد کرد. اما جنگ افغانستان بیشتر «از این نظر مهم بود که پاکستان را غرق در انواع سلاح‌ها کرد و ستیزه‌گری را در فرهنگ سیاسی آن، به‌ویژه در میان گروه‌های اسلامی، جا انداخت. فرهنگ کلاشنیکف، منازعات فرقه‌ای را خونین‌تر و سازمان‌های ستیزه‌گر را شبه‌نظامی کرد» (Nasr, 2002: 95).

علاوه بر این، تأسیس و گسترش اردوگاه‌ها و مدارس آموزش نظامی و ایدئولوژیک برای افغان‌ها، منجر به گسترش و افزایش نفوذ تفاسیر سخت‌گیرانه‌تر از اسلامی سنی، نظیر وهابیت، و تسلط آموزه‌های مکتب دیوبندی، نه تنها در میان افغان‌ها بلکه همچنین در میان پاکستانی‌ها، شد و در افزایش یافتن تنش‌های سنی - شیعه سهم داشت، چرا که در چنین تفاسیری از اسلام شیعیان حتی بدتر از کافران قلمداد می‌شدند. این مدارس، به‌خصوص پس از حمله شوروی به افغانستان، به مرکز ستیزه‌گری سنی و زمینه جذب نیرو برای سازمان‌های فرقه‌ای تبدیل شدند. بسیاری از آموزش‌دیده‌های پاکستانی این مدارس، پس از پایان اشغال افغانستان به خانه بازگشتند و به خشونت فرقه‌ای روی آوردند و از آن به‌عنوان ابزاری برای کسب قدرت سیاسی استفاده کردند و آن را نه تنها در برابر کافران بلکه بر ضد دیگر گروه‌هایی که دشمن می‌شمردند، از جمله شیعیان، به‌کار بردند.

۳. افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان ۱۹۸۹-۲۰۰۱م

پاکستان در دهه آخر قرن بیستم شاهد افزایش افراط‌گرایی فرقه‌ای بود. در این دهه، سازمان‌های ستیزه‌گر سنی همچنان بر شیعیان و دیگر اقلیت‌های مذهبی خشونت ورزیدند و از اقدامات تلافی‌جویانه آنها در امان نماندند. برخوردهای مکرر میان سنی‌ها و شیعیان در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷م، حدود ۵۸۱ کشته و بیش از ۱۶۰۰ زخمی در سراسر کشور به‌جای

گذاشت. از ژانویه ۱۹۹۷ تا اکتبر ۱۹۹۹م در ۱۲۳ مورد منازعه فرقه‌ای ۳۴۵ نفر کشته شدند (Haleem, 2003: 463-77).

مرگ ژنرال ضیاء الحق و پایان اشغال افغانستان می‌توانست منجر به فروکش کردن موج خشونت‌ی شود که از اواخر دهه ۱۹۷۰م در اثر سیاست اسلامی‌سازی ضیاء، فراز یافته بود، اما آثار انتقال جهاد از افغانستان به کشمیر و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان در بستر گرم و آماده تحولات مذکور در دهه ۱۹۸۰م نشست و مانع این امر شد.

از مرگ ژنرال ضیاء در اوت ۱۹۸۸م تا کودتای ژنرال مشرف در اکتبر ۱۹۹۹م حکومت پاکستان میان «بی‌نظیر بوتو» (۱۹۸۸-۱۹۹۰م و ۱۹۹۳-۱۹۹۶م) و نواز شریف (۱۹۹۰-۱۹۹۳م و ۱۹۹۷-۱۹۹۹م) دست‌به‌دست شد. با این حال، حکومت ۱۱ ساله نخبگان حزبی به معنای پایان قدرت نیروهای نظامی در سیاست پاکستان نبود. بوتو و نواز شریف، هیچ‌یک نتوانستند چندان از سهم نظامی‌ها در قدرت بکاهند و ثبات سیاسی در کشور حاکم کنند. همچنین، هیچ‌کدام آنان، به درجات مختلف، برای حکومت در کشور از ائتلاف با احزاب اسلامی بی‌نیاز نماندند و هریک به‌نحوی با میراث اسلامی‌سازی ژنرال ضیاء درگیر بودند و گروه‌های افراط‌گرا از این وضعیت بهره بردند. تصمیم‌گیری درباره موضوعات مهم سیاست خارجی، از جمله مسئله کشمیر و افغانستان، در دست نیروهای نظامی باقی ماند. ضعف دولت پاکستان و ناتوانی آن از مهار پیامدهای ناگوار سیاست خارجی خود در این دوره، همانند دوره قبل، باعث شد تا نتواند از ابعاد افراطی و خشونت‌بار فرقه‌ای جهاد در کشمیر و جنگ داخلی و قدرت گرفتن طالبان در افغانستان مصون بماند.

۳-۱. جهاد کشمیر و افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان

۳-۱-۱. منازعه کشمیر و روابط هند و پاکستان: منازعه کشمیر از زمان استقلال بر روابط هند و پاکستان حاکم بوده است. این منازعه در سال ۱۹۴۷م هم‌زمان با استقلال هند و پاکستان (شرقی و غربی) از بریتانیا آغاز شد. کشمیر، که منطقه‌ای عموماً مسلمان‌نشین بود و طبق قاعده باید به پاکستان می‌پیوست، به دلیل آنکه حاکمان وقت آن هندو بودند به هند ملحق شد. منطقه کشمیر به لحاظ جغرافیایی میان کشورهای پاکستان، هند و چین محصور شده است. در حال حاضر، هند حدود دوسوم سرزمین‌های کشمیر را در کنترل خود دارد و آن را «جامو و کشمیر» می‌نامد. پاکستان نیز حدود یک‌سوم آن را تحت کنترل خود دارد و آن را «کشمیر آزاد» نامیده است. چین نیز دو بخش کوچک از شمال کشمیر را در اختیار دارد. بنابراین، منطقه کشمیر میان سه همسایه - هند، پاکستان و چین - تقسیم شده است. مرز کشمیر هند با کشمیر پاکستان و چین از سال ۱۹۴۷م تاکنون محل اختلاف بوده است.

نخستین جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷م بر سر کشمیر رخ داد و موافقت‌نامه ۱۹۴۹م کراچی، این منطقه را میان این دو کشور تقسیم کرد. این جنگ به نفع پاکستان تمام شد و این کشور موفق شد کنترل بخش‌هایی از کشمیر را در اختیار بگیرد. اما پاکستان در هیچ‌یک از دو جنگ دیگر (۱۹۶۵ و ۱۹۹۹م) که با هند بر سر کشمیر داشت، موفقیتی کسب نکرد.

تلاش‌های سیاسی پاکستان برای کسب سرزمین در کشمیر بلافاصله پس از جدایی در سال ۱۹۴۷ شروع شد. جناح از ابزارهای سیاسی مختلف، از جمله ارسال نماینده، پیشنهاد امتیاز و حتی پیشنهاد استقلال به رهبران کشمیری، برای تشویق آنها به پیوستن مسالمت‌آمیز به پاکستان استفاده کرد. همچنین، پاکستان از ابزارهای سیاست خارجی متعارف بسیار - نظیر جنگ، مراجعه به سازمان‌های بین‌المللی، دیپلماسی، تبلیغات سیاسی و کمک خارجی - برای به دست آوردن کشمیر استفاده کرد (James and Ozdamar, 2005: 456). در عین حال، هیچ‌یک از این ابزارها به اندازه حمایت از ستیزه‌گری چالش برانگیز نبوده است.

مبارزه مسلحانه برای آزادسازی مناطق جامو و کشمیر از سلطه هند در سال ۱۹۸۹م آغاز شد. جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر که گروهی ملت‌باور و دین‌جدا بود، در این سال اعلام قیام مسلحانه کرد. «این قیام خودجوش در نتیجه افزایش بیگانگی با وضعیت جدید هند و نسل آموزش دیده‌تر کشمیری‌ها بود. تقلب در انتخابات ۱۹۸۷م مجمع ملی به منظور نادیده گرفتن قدرت جبهه متحد مسلمان عامل تسریع‌کننده [این بیگانگی] بود» (Talbot, 2007: 154). این جبهه در سال ۱۹۹۴م خط‌مشی مسلحانه را کنار گذاشت و به شیوه‌های مبتنی بر عدم خشونت روی آورد. با این حال، طغیان در کشمیر، که ابتدا بومی و ملت‌باورانه بود، در نهایت خصلتی مذهبی پیدا کرد و گروه‌های ستیزه‌گر اسلامی مستقر در پاکستان در اواسط دهه ۱۹۹۰م جای این جبهه را گرفتند، منازعه کشمیر را به مسئله‌ای سیاسی - مذهبی تبدیل کردند و این ایده را رواج دادند که جنگ با هند در کشمیر، جنگی مقدس است.

۱-۲. **پاکستان و جنگ کشمیر:** پاکستان در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰م در ترویج گروه‌های ستیزه‌گر اسلامی در کشمیر نقش داشت. ضیاء از این گروه‌ها حمایت می‌کرد تا نشان بدهد که منازعه کشمیر «مذهبی» است و هندوها، مسلمانان را سرکوب می‌کنند. پایان جنگ افغانستان فرصتی برای انتقال جهاد از این کشور به کشمیر فراهم کرد. پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی، نیرویی عظیم از ستیزه‌گران بانگیزه آموزش دیده به دنبال منطقه‌ای جدید می‌گشتند. پاکستان که توانسته بود با استفاده از جهاد، شوروی را از خاک افغانستان بیرون براند، بر آن شد تا از این ابزار در کشمیر برضد هند استفاده کند. برخلاف جنگ‌های آشکار

پیشین، این بار جنگی پنهان در کشمیر آغاز شد که یک طرف آن دولت هند و طرف‌های دیگر آن بازیگران نادولت بودند. مجاهدین مهمان، بیش‌ازپیش، در کنار گروه‌های ستیزه‌گر بومی نظیر جبهه آزادی‌بخش جامو و کشمیر جنگیدند. حمایت پاکستان از این سازمان‌ها راهی کم‌هزینه برای وارد آوردن ضربات مالی و نظامی به هند بود، به طوری که این کشور مجبور شد چندین لشکر از ارتش خود را برای حفظ کنترل بر کشمیر در این منطقه مستقر کند (Haqqani, 2002).

همکاری نظامیان پاکستان با گروه‌های ستیزه‌گر از جنگ افغانستان شروع شده بود و همچنان ادامه داشت. پاکستان گروه‌های جهادی کشمیر را مبارزان آزادی نامید و دست آنها را برای استخدام نیرو و جمع‌آوری کمک‌های مالی باز گذاشت. این جنگجویان خارجی، که از ملیت‌های مختلف بودند، تحت عنوان «سازمان‌های کشمیری» به فعالیت پرداختند. در سال‌های اولیه جهاد در کشمیر (۱۹۸۸-۱۹۹۰م)، «بیش از ۱۵۰ گروه جهادی در صحنه ظاهر شدند. برخی از این گروه‌ها باهم متحد شدند و گروه‌های بزرگ‌تری تشکیل دادند و برخی نیز به‌سادگی محو شدند» (Jamal, 2010: 8). بسیاری از گروه‌های کوچک دیگر که در افغانستان جنگیده بودند، برای نفوذ در کشمیر و جلب حمایت و منابع عربستان و سازمان اطلاعات پاکستان در قالب گروه‌های جدید موجودیت یافتند (Abbas, 2005: 202).

در ابتدا، پایگاه بسیاری از این سازمان‌های ستیزه‌گر در مناطق قبیله‌ای پاکستان و کشمیر آزاد بود. آنها به‌راحتی از خط کنترل عبور می‌کردند و وارد کشمیر هند می‌شدند. اما در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۳م تحت فشار هند چیزی نمانده بود که ایالات متحده پاکستان را، به‌دلیل حملات ستیزه‌گران کشمیری مستقر در خاک این کشور به کشمیر هند، حامی تروریسم اعلام کند. پاکستان در سال ۱۹۹۳م کوشید تا این مسئله را با انتقال بسیاری از گروه‌های کشمیری به پایگاه‌هایی در منطقه فدرالی قبیله‌ای و سپس شرق افغانستان و قراردادن آنها تحت حمایت شورای جلال‌آباد و بعدها طالبان حل کند. حکومت پاکستان همچنین حمایت خود را از مجاهدین کشمیری به گروه‌های غیردولتی سپرد و مسئولیت آموزش و تأمین منابع مالی احزاب اسلامی را به خودشان واگذار کرد (Rashid, 2002: 186).

متخصصین راهبردی ارتش پاکستان اعتقاد داشتند که روی کار بودن حکومتی دوست در افغانستان پایگاه‌هایی در اختیار ستیزه‌گران کشمیری قرار می‌دهد. افغانستان آن‌زمان هم محلی مناسب برای فعالیت‌های آموزشی آنان بود. حسین حقانی، سفیر پیشین پاکستان در ایالات

متحده، بخشی از حمایت پاکستان از طالبان افغان را به دلیل حفظ پایگاه‌های آموزشی خود در خاک افغانستان برای آموزش مجاهدین کشمیری می‌داند (Haqqani, 2002).

۳-۱-۳. جهاد کشمیر و افراط‌گرایی فرقه‌ای: حکومت پاکستان با تسهیل فعالیت‌های جهادی‌های کشمیری ناخواسته افراط‌گرایی فرقه‌ای را در خاک خود گسترش داد. جهاد کشمیر شمشیری دو لبه بود. دولت پاکستان نمی‌توانست، از یک‌طرف، پیوستن به جهاد کشمیر را تشویق و، از طرف دیگر، افراط‌گرایی فرقه‌ای را در جامعه‌ای که سراسر نظامی شده مهار کند. برای نیروهای جهادی عموماً سنی قابل تصور نبود که جهاد در خارج از مرزهای پاکستان را از جهاد داخلی جدا کنند. هرچند لشکر طیبه و حزب المجاهدین وارد درگیری‌های فرقه‌ای پاکستان نشدند، سایر گروه‌های جهادی سنی خود را ملتزم به مبارزه با شیعیان می‌دانستند. برخی از این سازمان‌ها به نام مذهب در خشونت‌های فرقه‌ای دست داشتند.

۳-۲. طالبان افغانستان و افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان

۳-۲-۱. خیزش طالبان و نقش پاکستان: حمله شوروی به افغانستان و حمایت ایالات متحده، پاکستان و دیگر کشورها از جهاد در برابر آن، تأثیری ویرانگر در جامعه و ساختار دولت در افغانستان به جای گذاشت و، نهایتاً، زمینه را برای به قدرت رسیدن طالبان فراهم کرد. فروپاشی اقتدار در افغانستان کمی پیش از اشغال این کشور به دست شوروی آغاز شده بود؛ انقلاب ثور ۲۷ آوریل ۱۹۷۸م، که رژیم کمونیستی را در افغانستان روی کار آورد، سرآغاز فرآیند فروپاشی اقتدار در این کشور بود و مستقیماً به مداخله نظامی شوروی انجامید (Johnson, 2007: 97). این جنگ منجر به فروپاشیدن ساختارهای اجتماعی افغانستان و قیام به هم پیوسته فرماندهان مقاومت در امتداد خطوط مذهبی، قومی و سیاسی شد (Hussain, 2005: 166). پس از عقب‌نشینی شوروی، چندان طول نکشید که رقابت میان گروه‌های مجاهد بر سر کسب قدرت و حکمرانی بر افغانستان به جنگ داخلی سخت و شدید منتهی شد. برخی از این گروه‌های رقیب، طی سال‌های جهاد در برابر شوروی نیز با یکدیگر جنگیده بودند. در نهایت، جنگ با شوروی و «جنگ داخلی منجر به فروپاشیدن هرگونه اقتدار یکپارچه شد که می‌توانست مانع خیزش طالبان شود» (Johnson, 2007: 104).

علاوه بر این، خیزش طالبان در سال ۱۹۹۴م، به عنوان نیروی جنگی مذهبی، مدیون حمایت پاکستان بود. «ناتوانی گلبئین حکمتیار در رسیدن به آنچه که پاکستان از وی انتظار داشت باعث شد تا رهبران سازمان اطلاعات پاکستان وی را با نیرویی جدید جایگزین کنند.

این نیروی جدید طالبان بود» (Saikal, 2004: 220). شکل‌گیری و به قدرت رسیدن طالبان در طول دوره دوم نخست‌وزیری بی‌نظیر بوتو (۱۹۹۳-۱۹۹۶م) اتفاق افتاد. ژنرال نصیرالله بابر، وزیر کشور کابینه بوتو، در خلق طالبان نقشی اساسی داشت. حمایت پاکستان از طالبان با موافقت احزاب اسلامی، مهم‌تر از همه جمعیت علمای اسلام به رهبری مولانا فضل الرحمن - که شریک ائتلافی حکومت بوتو و رئیس کمیته امور خارجی مجلس پاکستان بود و حزیش دیدگاه‌های ضدشيعی داشت - همراه شد.

البته پاکستان، همانند دوره جهاد در برابر شوروی، نقش اصلی را در سازماندهی طالبان و به قدرت رسیدن آنها ایفا کرد. بسیاری از طالبان دست‌پرورده پاکستان و اکثر آنان فرزندان جهاد در برابر شوروی بودند. بیشتر آنها در اردوگاه‌های پناهندگان افغان در پاکستان متولد شده، در مدارس دینی پاکستانی تحصیل کرده و مهارت‌های جنگی را از احزاب مجاهد مستقر در این کشور فراگرفته بودند. حتی خانواده‌های آنان کارت شناسایی پاکستانی داشتند (Rashid, 2002: 185). پیوندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی طالبان با مناطق مرزی پشتون‌نشین پاکستان بسیار قوی بود و در اثر دو دهه جنگ و زندگی به‌عنوان پناهنده در این کشور شکل گرفته بود. همچنین، طالبان با نهادهای دولتی، احزاب سیاسی، گروه‌های اسلامی، شبکه مدارس، مافیای مواد مخدر و گروه‌های تجارت و حمل و نقل پاکستان پیوندهای عمیق داشتند، و برخلاف مجاهدین، صرفاً مدیون سازمان اطلاعاتی این کشور و حزب جماعت اسلامی نبودند؛ و به گفته احمد رشید به لابی‌ها و گروه‌های بانفوذتری در پاکستان دسترسی داشتند (Rashid, 2002: 185).

منازعه کشمیر و داشتن «عمق راهبردی» در مقابل هند از دیگر دلایل حمایت پاکستان از طالبان بود. اما این حمایت پیامدهای زیان‌باری برای پاکستان در پی داشت. طالبان، آن‌گونه که سیاستمداران و نظامیان پاکستانی انتظار داشتند، همواره موافق طبع پاکستان عمل نکردند. آنان از به‌رسمیت شناختن خط مرزی دیورند سر باز زدند و نشان دادند که ملت‌باوری پشتون همچنان محرکه‌ای قوی در جهت‌گیری قومیشان نسبت به پاکستان است.

۲-۲-۳. طالبان و افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان: روی کار آمدن طالبان در افغانستان موجب برانگیخته شدن و افزایش افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان شد. پرورش نیروهای ستیزه‌گر سنی پاکستانی در خاک افغانستان، تعمیق روابط گروه‌های مختلف جهادی پاکستان، مدارس دیوبندی و سازمان‌های فرقه‌ای سنی و ترویج الگوی تندروانه‌ای از حکومت اسلامی از جمله تأثیرات طالبان در افراط‌گرایی در پاکستان بود که بازتابی گسترده در این کشور داشت.

طالبان به خشن‌ترین گروه‌های افراط‌گرای سنی پاکستانی در خاک افغانستان پناه داده و آنها را مسلح کردند. آنان در سال ۱۹۹۶م کنترل اردوگاه‌های آموزشی خود را در افغانستان به جمعیت علمای اسلام سپردند و محبوبیت این جمعیت را، در میان نسل جدید ستیزه‌گران پاکستانی و عرب که در آنجا درس می‌خواندند، افزایش دادند (Rashid, 1999: 26). به گفته احمد رشید، جمعیت علمای اسلام و بسیاری از گروه‌های انشعابی به استخدام‌کننده اصلی طلبان پاکستانی و خارجی برای طالبان تبدیل شدند. حدود ۸۰،۰۰۰ تا ۱۰۰،۰۰۰ پاکستانی بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۹م آموزش دیدند و در افغانستان جنگیدند.

ترویج الگوی حکومت طالبان نیز به افزایش ستیزه‌گری سنی در پاکستان انجامید. نظام اسلامی‌ای که در افغانستان تأسیس شد، «مدلی حکومتی» برای دولتی دین‌سالار ارائه کرد که شریعت در آن در امتداد اصول متعصبانه مکتب دیوبند به اجرا در می‌آمد (Talbot, 2007: 154). دیدگاه افراطی طالبان درباره اجرای شریعت اسلامی، علمای پاکستانی را تشویق کرد تا افکار عمومی را به طرفداری از وضع قوانین سخت‌گیرانه شرعی تحریک کنند (Matinuddin, 1999: 205). طالبان که نماینده شکلی جدید از تندروی دینی بودند به منبع الهام نسل جوان طلبان پاکستانی تبدیل شدند و شور و اشتیاق تأسیس دولت اسلامی حقیقی را در میان آنان برانگیختند.

تأثیر طالبان در افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان به دوره حکومتشان بر افغانستان (۱۹۹۶-۲۰۰۱م) محدود نماند. اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱م، سقوط امارت اسلامی افغانستان در اثر حمله نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و گریز طالبان افغان به پاکستان تحولات مهم در پی داشت. این رویدادها، پاکستان را وارد مرحله‌ای جدید از افراط‌گرایی فرقه‌ای کرد و به مراتب بیش از دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰م این کشور دستخوش بی‌ثباتی، خشونت و افراط مذهبی شد.

جمع‌بندی

افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان بیش از آنکه از دل مذهب برآمده باشد، ناشی از رویدادهای سیاست داخلی و تحولات منطقه پیرامون این کشور بوده است. مذهب، فی‌نفسه، مؤکد خشونت نیست و نمی‌توان با استناد به گزاره‌های متنی آن در پی پاسخی سراسر به این پرسش بود که چرا افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان به وجود آمده و گسترش یافته است. بررسی ابعاد و پیامدهای برنامه اسلامی‌سازی ضیاءالحق، «پیروزی انقلاب اسلامی ایران» و جهاد افغانستان در دهه ۱۹۸۰م و همچنین جهاد کشمیر و به قدرت رسیدن طالبان در دهه ۱۹۹۰م حاکی از تأثیر عمیق این رویدادها در تحولات پاکستان است.

به جز برنامه اسلامی‌سازی ضیاءالحق، چهار رویداد از پنج رویداد مذکور آشکارا منطقه‌ای هستند، یعنی به تحولاتی مربوط می‌شوند که در همسایگی پاکستان رخ داده‌اند و به درون آن سر ریز کرده‌اند. حتی برنامه اسلامی‌سازی ژنرال ضیاء الحق نیز غیر مستقیم به دشمنی آن با هند و رقابت‌های منطقه‌ای این دو کشور بر می‌گردد. چرا که ضیاء الحق بر آن بود تا با استفاده از اسلام، اقتدار از دست رفته دولت را به آن برگرداند و آن را در برابر رقبای داخلی و تهدیدات خارجی تقویت و مجهز کند. تأثیرات تحولات منطقه‌ای و نحوه مواجهه پاکستان با آنها در پدید آمدن مرحله سوم افراط‌گرایی فرقه‌ای در این کشور، که به مراتب خشن‌تر از مراحل پیشین است، قابل ردیابی است. اشغال نظامی افغانستان در سال ۲۰۰۱م و پیوستن حکومت پاکستان به جنگ با ترور، سرآغاز مرحله‌ای جدید در افراط‌گرایی فرقه‌ای در این کشور بوده که در پژوهشی مستقل شایسته بررسی است.

کتابنامه

- Abbas, Hassan (2005), **Pakistan Drift into Extremism: Allah, the Army, and America's War on Terror**, New York: M. E. Sharpe.
- Abbas, Hassan (2006), "Taliban through the Lens of the Triple A Theory," **The Fletcher Forum of World Affairs**, Vol. 30, No. 1.
- Abbas, Hassan (2010), "Shiism and Sectarian Conflict in Pakistan: Identity Politics, Iranian Influence and Tit-for-Tat Violence," **Combating Terrorism Center at West Point**.
- Abou Zahab, Mariam (2002), "The Regional Dimension of Sectarian Conflicts in Pakistan," in **Pakistan: Nationalism without Nation?**, Christophe Jaffrelet (ed), New Delhi; London: Manohar; Zed Books.
- Ahmar, Moonis (2010), "Sectarian Conflict in Pakistan: Some Lessons from the Irish Experience," **IRPI Journal X**, No. 1.
- Baqai, Huma (2011), "Extremism and Fundamentalism: Linkages to Terrorism, Pakistan's Perspective," **International Journal of Humanities and Social Sciences**, Vol. 1, No. 6.
- Behuria, Ashkok K. (2008) "Sects within Sect: The Case of Deobandi-Barelvi Encounter in Pakistan," **Strategic Analysis**, Vol. 32, No. 1.
- Burki, Shahid Javed (1991), **Pakistan under the Military: Eleven Years of Zia Ul-Haq**, Boulder: Westview Press; Pak Book Corp.
- Cavanaugh, William T. (2009), **The Myth of Religious Violence: Secular Ideology and the Roots of Modern Conflict**, Oxford; New York: Oxford University Press.

- Fair, C. Christine (2004), "Militant Recruitment in Pakistan: Implications for Al Qaeda and Other Organizations," **Studies in Conflict & Terrorism**, Vol. 27.
- Fair, C. Christine (2007), "Militant Recruitment in Pakistan: A New Look at the Militancy-Madrasah Connection," **Asia Policy**, No. 4.
- Fair, C. Christine and Malhotra, Neil and Shapiro, Jacob N. (2010) "The Roots of Militancy: Explaining Support for Political Violence in Pakistan," **Woodrow Wilson School of Public and International Affairs**.
- Haleem, Irm (2003), "Ethnic and Sectarian Violence and Propensity towards Praetorianism in Pakistan," **Third World Quarterly**, Vol. 23, No. 3.
- Halliday, Fred (1995), "The Politics of Islam: A second Look," **British Journal of Political Science**, Vol. 25, No. 3.
- Haq, Farhat (2010), "Jamaat-e Islami," in **The Islamization of Pakistan, 1979-2009**, Washington, D.C: The Middle East Institute.
- Haqqani, Husain (2002), "America's New Alliance with Pakistan: Avoiding the Traps of the Past," **Carnegie Endowment for International Peace Policy Brief**.
- Hathaway, Robert M. and Lee, Wilson (2004), **Islamization and the Pakistan Economy**, Washington D.C.: Woodrow Wilson International Center for Scholars.
- Hegghammer, Thomas (2011), "The Rise of Muslim Foreign Fighters," **International Security**, Vol. 35, No. 3.
- Hilali, A. Z. (2005), **US-Pakistan Relationship: Soviet Invasion of Afghanistan**, Burlington: Ashgate Publishing Company.
- Hussain, Rizwan (2005), **Pakistan and the Emergence of Islamic Militancy in Afghanistan**, Burlington: Ashgate Publishing Limited.
- Hussain, Zahid (2007), **Frontline Pakistan: The Struggle with Militant Islam**, London; New York: I. B. Tauris.
- Iqbal, Afzal (1986), **Islamization in Pakistan**, Lahore: Vanguard Books.
- Jamal, Arif (2010), "A Guide to Militant Groups in Kashmir," **Terrorism Monitor**, Vol. viii, issue 5.
- James, Carolyn C. and Ozdamar, Ozgur (2005), "Religion as a Factor in Ethnic Conflict: Kashmir and Indian Foreign Policy," **Terrorism and Political Violence**, Vol. 17.
- Johnson, Roy (2007), **Oil, Islam and Conflict in Central Asia since 1945**, London: Reaktion Books Ltd.
- Jones, Owen Bennett (2002), **Pakistan, Eye of the Storm**, New Haven; London: Yale University Press.
- Kennedy, Charles (1996), **Islamization of Laws and Economy: Case Studies on Pakistan**, Islamabad: Institute of Policy Studies.
- Kumar, Sumita (2001), "The Role of Islamic Parties in Pakistani Politics," **Strategic Analysis**, Vol. 25, No. 2.

- Kydd Andrew and F. Walter Barbara (spring 2002), "Sabotaging the Peace: The Politics of Extremist Violence," **International Organization**, Vol. 56, No. 2.
- Lake, David A. (2002), "Rational Extremism: Understanding Terrorism in the Twenty-First Century," **Dialogue IO**.
- Matinuddin, Kamal (1999), **The Taliban Phenomenon: Afghanistan 1994-1997**, Karachi: Oxford University Press.
- Murphy, Andrew R. (2011), **The Blackwell Companion to Religion and Violence**, Oxford: Blackwell Publishing Ltd.
- Nasr, Seyyed Vali Reza (1994), **The Vanguard of Islamic Revolution: The Jama'at-i Islami of Pakistan**, Berkeley; Los Angeles: University of California Press.
- Nasr, Seyyed Vali Reza (1996), **Mawdudi and the Making of Islamic Revivalism**, Oxford: Oxford University Press.
- Nasr, Seyyed Vali Reza (2000a), "The Rise of Sunni Militancy in Pakistan: The Changing Role of Islamism and the Ulama in Society and Politics," **Modern Asian Studies**, Vol. 34, No. 1.
- Nasr, Seyyed Vali Reza (2000b) "International Politics, Domestic Imperatives, and Identity Mobilisation: Sectarianism in Pakistan, 1979-1988," **Comparative Politics**, Vol. 32, No. 2.
- Nasr, Seyyed Vali Reza (2001), **Islamic Leviathan: Islam and the Making of the State Power**, Oxford: Oxford University Press.
- Nasr, Seyyed Vali Reza (2004), "Islamization, the State and Development," in **Islamization and the Pakistan Economy**, Robert M. Hathaway and Wilson Lee (eds), Washington D.C.: Woodrow Wilson International Center for Scholars.
- Rashid, Ahmed (2002), **Taliban: Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia**, London: I. B. Tauris.
- Rashid, Ahmed (Nov-Dec 1999), "The Taliban: Exporting Extremism", **Foreign Affairs**, Vol. 78, No. 6.
- Riikonen, Katija (2007), "Sectarianism in Pakistan: A Destructive Way of Dealing with Difference," **Pakistan Security Research Unit**.
- Roy, Olivier (1994), "The Shiite Factor in Iran's Foreign Policy," in Oliver Roy, **The Failure of Political Islam**, Translated by Carol Volk, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- Saikal, Amin (2004), **Modern Afghanistan: A History of Struggle and Survival**, London: I. B. Tauris.
- Sreedhar (1997), **Taliban and the Afghan Turmoil: The Role of USA, Pakistan, Iran, and China**, New Delhi: Himalayan Books.
- Talbot, Ian (2005), "Understanding Religious Violence in Contemporary Pakistan: Themes and Theories," in **Religion, Violence and Political Mobilisation in South Asia**, Ravinder Kaur (ed) New Delhi; London: Sage Publications.

- Talbot, Ian (2007) "Religion and Violence: The Historical Context for Conflict in Pakistan," in **Religion and Violence in South Asia: Theory and Practice**, John R. Hinnells and Richard King (eds), New York: Routledge.
- Tanner, Stephen (2003), **Afghanistan: A Military History from Alexander the Great to the fall of the Taliban**, Cambridge: Da Capo Press.
- Wahab, Shaista and Youngerman, Barry (2007), **A Brief History of Afghanistan**, New York: Facts On File.
- Weiss, Anita M. (1987), **Islamic Reassertion in Pakistan: The Application of Islamic Laws in a Modern State**, Lahore: Vanguard Books.
- Wynbrandt, James (2009), **A Brief History of Pakistan**, New York: Facts on File.
- Zaman, Muhammad Qasim (1988), "Sectarianism in Pakistan: The Radicalization of Shi'i and Sunni Identities," **Modern Asian Studies**, Vol. 32, No. 3.